

مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری؛ جلوه‌ها و موانع

محمود صابر^{۱*}، سمیه خلیق آذر^۲

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه تربیت مدرس

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۱۲/۸)

چکیده

در آیین دادرسی کیفری، حقوق طرفین دعوا، همواره مورد توجه حقوقدانان و قانون‌گذاران بوده و برای جلوگیری از تضییع حق ایشان راهکارهایی پیش‌بینی شده است؛ اما تا به حال حقوق اشخاص ثالث در دادرسی‌های کیفری جز در موارد استثنایی مورد توجه قرار نگرفته و بدان توجه نشده است. یکی از چالش‌های پیش روی اشخاص ثالث، عدم پذیرش آنان از سوی دادرسان دادگاه‌های کیفری و نبود رویه‌ای واحد در این خصوص است. هدف پژوهش حاضر، معرفی جلوه‌های مداخله شخص ثالث در دادرسی‌های کیفری و موانع این مداخله است. روش پژوهش حاضر، بر مبنای توصیف و تحلیل داده‌هایی است که از طریق مطالعه پیرامون محث اشخاص ثالث و مشاهده رویه دادگاه‌ها در این خصوص به دست آمد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که از مهم‌ترین نواقص آیین دادرسی کیفری در زمینه مداخله اشخاص ثالث در دعاوی کیفری، عدم تصریح در قانون و هم‌چنین، پذیرش اعتبار امر مختوم کیفری است. با وجود این، توجه به محتوای برخی مواد قانونی همچون ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م، ماده ۲۱۵ ق.م.ا و ماده ۱۴۸ ق.آ.د.ک، نشان‌دهنده اهمیت جایگاه شخص ثالث در دادرسی کیفری و پذیرش آن توسط قانون‌گذار است. بررسی شرایط اعتبار امر مختوم کیفری نیز نمایانگر عدم وجود شرایط کامل تحقق این قاعده در رابطه با آراء کیفری است که جنبه مالی دارند. از جمله راهکارهایی که می‌توان جهت کاهش تعارض آراء پیشنهاد داد، توجه به رویه‌های قضایی پذیرش شخص ثالث و الگو گرفتن از آن‌ها و هم‌چنین توجه به محتوای مواد قانونی ذکر شده و عدم تأکید صرف به تصریح در قانون می‌باشد چراکه تفسیرهای قضایی راه‌حل مناسبی در این زمینه است.

کلید واژگان

ثالث، دعاوی کیفری، اعتراض، اعتبار امر مختوم، آیین دادرسی کیفری.

مقدمه

در یک دعوی کیفری، اشخاص مختلفی دخالت و حضور دارند که از جمله آن‌ها متهم، بزه دیده، شاهد و ... می‌باشند. حمایت از بزه دیده و متهم که طرفین اصلی دعوی کیفری هستند، یکی از مسائلی است که همواره ذهن حقوقدانان و قانون‌گذاران در عرصه حقوق کیفری را به خود معطوف داشته است. (عزیزی، ۱۳۸۸، ص ۱۷) در ضمن یک دعوی کیفری که مربوط به نظم عمومی است، ممکن است امر حقوقی که ناظر بر حقوق شخصی غیر از طرفین دادرسی است نیز مطرح شود. در قانون آیین دادرسی کیفری، برای هر دو طرف دعوی، حقوقی مشخص شده اما ممکن است در طول جریان رسیدگی، همین شخص ثالث، حقوق خود را در معرض تضییع دیده و خواستار ورود به جریان دادرسی شود و همچنین این احتمال وجود دارد که طرفین دعوی، احقاق حق خود را در گرو ورود شخص دیگری به جریان رسیدگی بدانند. پیداست که باید در مقررات آیین دادرسی به این امر توجه شود و پیش‌بینی‌های لازم برای احقاق حقوق همه اطراف که ممکن است در موضوع یا دعوای واحد، مدعی حقی باشند به عمل آید. آیین دادرسی باید دعوای مختلف اطراف را مقرر و مشخص و در جایی که دعوایی بین دو طرف مطرح است، راه را برای ورود و دخالت شخص یا اشخاص ثالثی که خود را در آن دعوی، محق و ذینفع می‌دانند، یا یکی از اطراف دعوی نفع خود را در وارد ساختن ثالث در دعوی می‌داند، باز و زمینه را برای استماع همه ادعاهای مرتبط و رسیدگی به دلایل ابرازی فراهم آورد. (همان، ص ۱۷) در قانون آیین دادرسی مدنی این موضوع مورد پیش‌بینی واقع شده است؛ اما در قانون آیین دادرسی کیفری، این موضوع به‌طور صریح پیش‌بینی نشده و این امر سبب صدور آراء متفاوت از دادگاه‌ها شده است که همین مسئله می‌تواند موجب تضییع حقوق اشخاص ثالث شود. همان‌طور که می‌دانیم دعوی کیفری دارای دو وجه است؛ بعد اول از جهت بررسی و پاسخ‌دهی به نقض نظم عمومی است که در نتیجه آن یا شخص بی‌گناه دانسته می‌شود و یا گناهکار شناخته شده و مستوجب کیفر خواهد بود. این بخش از پرونده مربوط به مدعی‌العموم یعنی دادستان بوده و شخص ثالث حق دخالت نداشته و فقط متهم و یا شاکی از حیث مجازات مقرر می‌توانند اعتراض کنند. بعد دوم دعوی کیفری، خسارات ناشی از جرم یعنی جنبه حق‌الناسی امر است که می‌تواند به طرق مختلف از جمله رفع ضرر و زیان ناشی از جرم، رد مال، اعاده وضع به حال سابق، پرداخت دیه و ... جبران شود. گاهی برای مطالبه ضرر و زیان، مدعی خصوصی باید در مواعید معین قانونی، دادخواست خود را به مرجع صالح کیفری تقدیم کند والا حق دریافت خسارت از طریق دادگاه جزایی را نخواهد داشت. (آخوندی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۹) در مواردی هم که باید دادخواست داده شود، طبق ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری، مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است. پس در این مورد با مشکل چندانی روبه‌رو نخواهیم بود

و می‌توان با رعایت این قانون به ورود و جلب و اعتراض شخص ثالث در هنگام رسیدگی به دادخواست مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم رسیدگی کرد. در قانون آیین دادرسی مدنی، ماده ۱۳۰ در مورد ورود شخص ثالث، ماده ۱۳۵ در مورد جلب ثالث و ماده ۴۲۰ هم به اعتراض ثالث که نیازمند تقدیم دادخواست می‌باشد، پرداخته است؛ اما برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم، مواردی وجود دارد که نیازی به تقدیم دادخواست ندارد که در این مورد به‌طور صریح نمی‌توان به قانون آیین دادرسی مدنی استناد کرد و مشکل شخص ثالث را مورد رسیدگی قرار داد؛ از جمله مواردی که برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم نیاز به تقدیم دادخواست وجود ندارد و حکم به رد مال ضمن صدور حکم کیفری انجام می‌شود (از جمله در جرم کلاهبرداری و مواردی که از نظر قانونی در حکم کلاهبرداری قرار می‌گیرند)، همچنین می‌توان به مواد ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اشاره کرد که مضمون این مواد این‌گونه است که بازپرس یا دادستان در صورت صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب باید تکلیف اشیاء و اموال کشف‌شده را که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است تعیین کند تا حسب مورد، مسترد، ضبط یا معدوم شود. همچنین گفته شده بازپرس و یا دادستان مکلف است مادام که پرونده نزد وی جریان دارد به تقاضای دینفع و با رعایت شرایطی دستور رد اموال و اشیاء مذکور را صادر نماید. همان‌طور که مشاهده می‌شود در این موارد دیگر نیازی به تقدیم دادخواست برای رد مال وجود نداشته و بلافاصله پس از صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب، باید تکلیف این اموال مشخص شود. در این مواد قانونی، واژه «دینفع» به صورت مطلق به کار برده شده و مشخص نشده است که منظور از دینفع دقیقاً چه کسی می‌باشد. در تبصره ۱ ماده ۲۱۵ ق.م.ا. و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ ق.آ.د.ک نیز مقرر شده است که متضرر از قرار بازپرس یا دادستان یا قرار یا حکم دادگاه می‌تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در این ماده شکایت کند و طبق مقررات در دادگاه‌های جزائی شکایت خود را تعقیب و درخواست تجدیدنظر نماید هر چند قرار یا حکم دادگاه نسبت به امر جزائی قابل شکایت نباشد. در این تبصره‌ها نیز از واژه «متضرر» استفاده شده و مانند ماده قبل مشخص نشده است که آیا متضرر، فقط جزو طرفین دادرسی باید باشد یا اشخاص دیگر را هم در برمی‌گیرد؟

در دعوی کیفری، هنگامی که شخص ثالثی وارد جریان رسیدگی می‌شود و صدور حکم نهایی بستگی به رسیدگی به دعوای وی دارد، رویه‌های قضایی متفاوتی به چشم می‌خورد. در بعضی موارد، دعوای این شخص، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و مداخله او، تأثیری در روند رسیدگی نمی‌گذارد. در مواردی دیگر، این اعتراض مورد قبول قرار گرفته و پرونده تا اعلام نتیجه این اعتراض، به نتیجه نهایی نمی‌رسد. در بعضی مواقع هم پذیرش در مواردی بوده است که دادخواست ضرر و زیان، موجود باشد و صرفاً به این درخواست رسیدگی می‌شود.

یکی از دلایل عدم پذیرش مداخله شخص ثالث در دعوی کیفری، اعتقاد قضات به این امر است که مداخله ثالث در تضاد با برخی اصول حاکم بر دادرسی کیفری می باشد؛ از جمله این اصول می توان به اصل سرعت در دادرسی، اصل محرمانه بودن دادرسی در مرحله تحقیقات مقدماتی و اصل غیرعلنی بودن برخی دعاوی اشاره کرد. اما می توان گفت که شخص ثالث به دلیل داشتن ادعای حقی در موضوع دعوی کیفری باید اجازه مداخله در این دعوی را داشته باشد و استناد به این اصول نمی تواند مانعی بر سر راه ایشان قرار گیرد.

یکی دیگر از دلایل عدم پذیرش مداخله شخص ثالث در دعوی کیفری، قاعده اعتبار امر مختوم کیفری می باشد. قضات دادگاه های کیفری بر این عقیده اند که وجود این قاعده مانع از آن است که بتوان بعد از قطعی شدن حکم، اعتراض شخص ثالث را مورد پذیرش قرار داد؛^۱ اما این نکته در دعوی کیفری مغفول مانده است که شرایط حصول اعتبار امر مختوم کیفری با مدنی متفاوت است. اعتراض شخص ثالث نسبت به جنبه کیفری رأی نبوده و در مورد جنبه مالی آن می باشد که در این صورت شرایط حصول اعتبار امر مختوم محقق نمی شود تا مانع پذیرش اعتراض شخص ثالث شود.

لازم به یادآوری است قبل از قطعیت حکم، اشخاص ثالث مدعی وجود حقی برای خود می توانند از قالب ورود ثالث در دعوی استفاده نمایند که در جای دیگر این مقاله بدان پرداخته شده است.

با توجه به مطالب گفته شده و شرایط اعتبار امر مختوم کیفری و عدم پیش بینی صریح اعتراض شخص ثالث در دعوی کیفری و وجود آرا و رویه های قضایی متفاوت در این مورد، این تحقیق درصدد آن است که راهکاری را برای ورود، جلب و اعتراض شخص ثالث با توجه به قوانین موجود و محتوای برخی مواد قانونی ارائه دهد تا شخص ثالث چه در موقع رسیدگی به پرونده و چه پس از قطعی شدن آن بتواند وارد جریان رسیدگی به پرونده شده و خواستار حقوق خود شود و هم از صدور آراء متفاوت و متناقض در این زمینه که موجب پایمال شدن حقوق افراد مختلف در دادرسی می شود، جلوگیری نماید چراکه به نظرمی رسد عدم وجود نص صریح در این زمینه دلیل بر این امر نیست که نتوان از محتوای مواد قانونی، راه حلی را در این زمینه ارائه کرد.

۱. از جمله رأی دادگاه انقلاب آران و بیدگل: شماره دادنامه: ۱۰۰۲۹۹-۸۹۰۹۹۷۳۶۰-۱۳۸۹/۴/۲۲. تاریخ: ۱۳۸۹/۴/۲۲

۱. مفهوم و جلوه‌های مداخله اشخاص ثالث در دادرسی‌های کیفری

این بخش مشتمل بر دو مبحث است؛ در مبحث اول، به مفهوم مداخله شخص ثالث در دعاوی کیفری پرداخته می‌شود و در مبحث بعدی، جلوه‌های مداخله شخص ثالث در دعاوی کیفری و شرایط آن مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۱.۱. مفهوم مداخله ثالث

ارتکاب جرم، علاوه بر اینکه سبب لطمه به نظم عمومی می‌شود، ممکن است موجب صدمه به حقوق شخص یا اشخاص معینی گردد. لطمه به نظم عمومی به جامعه این حق را می‌دهد که با اقامه دعاوی عمومی از طریق دادستان، خواستار مجازات مرتکب شود. لطمه به حقوق اشخاص هم به آن‌ها این حق را می‌دهد که نه تنها تقاضای مجازات مرتکب را نمایند، بلکه با طرح دعاوی خصوصی در مراجع کیفری، جبران لطمات وارد شده به خود را نیز مطالبه نمایند. (خالقی، ۱۳۹۵، ص ۲۹۷)

همان‌طور که قبلاً هم ذکر شد، در آیین دادرسی مدنی، مبحث مداخله ثالث کامل پیش‌بینی شده و شرایط، ضوابط و نحوه دخالت شخص ثالث در این دعاوی به‌طور کامل مشخص شده است؛ اما در قوانین کیفری بحث مربوط به اشخاص ثالث مورد توجه قرار نگرفته است و حتی در زمینه مداخله شخص ثالث در دعاوی کیفری گفته شده است: مداخله اشخاص ثالث در دادرسی کیفری جز برای مطالبه خسارت ناشی از جرم به‌طور کلی ممنوع است. (صدرزاده افشار، ۱۳۸۴، ص ۳۷۹) در مورد مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری، نظرات مختلفی وجود دارد. اکثر حقوق‌دانان بر این باورند که در دادرسی‌های کیفری این امکان وجود ندارد و این‌گونه استدلال می‌کنند که با توجه به اصل شخصی بودن جرائم و مجازات‌ها، شخص ثالث از آرای کیفری متضرر نمی‌شود و نیازی به پیش‌بینی این مبحث در آیین دادرسی کیفری وجود ندارد (همان، ص ۳۷۹)؛ اما این نظریات با چند اشکال عمده مواجه است. اول اینکه آرای محاکم کیفری برای دادگاه‌های حقوقی لازم‌الاتباع است و در مواردی که مجازات جنبه مالی دارد، ممکن است با حقوق شخص ثالث در ارتباط باشد و عدم اجازه به وی جهت رسیدگی در دعاوی کیفری، حقوق وی را در معرض آسیب قرار خواهد داد. هم‌چنین ممکن است دعاوی کیفری در نتیجه تبانی دو شخص به وجود آمده باشد و نتیجه این دعاوی دروغین به زیان شخص ثالث باشد؛ در اینجا نیز عدم پیش‌بینی جایگاه برای وی به ضرر وی تمام خواهد شد.

به‌عنوان مثال، دو نفر از عدم حضور شخص سوءاستفاده کرده و با طرح دعاوی واهی قصد تصاحب مال دیگری را از طریق حکم دادگاه دارند بدین نحو که یکی از آن‌ها در مقام شکایت از دیگری به جرم تصاحب ملکش برمی‌آید و نفر دوم که عنوان متهم را دارد، ادعای این شخص را پذیرفته و دادگاه حکم به نفع شاکی می‌دهد. حال در صورت اطلاع مالک اصلی، با پذیرش اعتراض

شخص ثالث، واهی بودن دعوی اول آشکار شده و حق مالک اصلی پایمال نخواهد شد ولی در صورت عدم پذیرش این اعتراض و ارجاع وی به دادگاه حقوقی، به دلیل حاکمیت امر مختوم کیفری بر مدنی، بازهم نتیجه دعوا به ضرر مالک اصلی خواهد بود و حق وی با حکم دادگاه تضییع خواهد شد. هم‌چنین دخالت شخص ثالث در برخی موارد ممکن است منجر به تغییر نتیجه دعوی کیفری شود؛ به‌عنوان مثال در جرم ورود غیرمجاز به ملک دیگری، اگر شخص ثالث ثابت کند که ملک موردنظر متعلق به وی است و شاکی هیچ‌گونه حقی در آن ملک ندارد، دعوی مطروحه خاتمه خواهد یافت.

به‌منظور امکان مداخله شخص ثالث در دعوی کیفری و پیش‌بینی راه‌حلی برای این امر، هر سه شکل مداخله ثالث یعنی ورود، جلب و اعتراض ثالث مورد بررسی قرار می‌گیرد تا مشخص شود که امکان مداخله ثالث در تمامی مراحل دادرسی کیفری وجود دارد یا تنها در برخی موارد نادر این امکان باید به وی داده شود.

۲.۱. جلوه‌های مداخله ثالث در دعوی کیفری

شخص ثالث نوعاً به یکی از سه شکل ورود، جلب و اعتراض ممکن است در دعوی نقش ایفا نماید. در این مبحث به بررسی هر سه شکل این نوع مداخله در دادرسی کیفری پرداخته می‌شود تا نحوه مداخله ثالث در این دعوی مشخص شود.

۱.۲.۱. ورود ثالث

مبحث دعوی ورود ثالث در آیین دادرسی کیفری مطرح نشده است و به همین دلیل تعریفی هم از آن در میان مباحث آیین دادرسی کیفری وجود ندارد و تعاریف ذکر شده برای ورود ثالث در مباحث مربوط به آیین دادرسی مدنی است؛ اما با توجه به این تعاریف، مشخص می‌شود که تفاوت چندانی میان تعاریف این مبحث در دو آیین دادرسی ذکر شده وجود ندارد.

در ابتدا باید گفت که برای پذیرش ورود ثالث، باید دعوی اصلی در حال رسیدگی باشد؛ به این معنا که موضوعی در دادگاه در دست بررسی بوده و هم‌چنین دادرسی، مختومه نشده باشد. در غیر این صورت دعوی شخص ثالث عنوان ورود را نخواهد داشت و در صورت داشتن شرایط لازم، یا عنوان دعوی مستقلی پیدا می‌کند یا عنوان جلوه‌ی دیگری از مداخله شخص ثالث را به خود می‌گیرد. حقوقدانان فرانسه در تعریف دعوی ورود ثالث گفته‌اند: در این دعوی شخصی داخل در محاکمه‌ای می‌شود که در اصل بین دو شخص دیگر در جریان است؛ زیرا احتمال می‌دهد منافعهش ممکن است به‌وسیله تصمیمی که اخذ می‌شود، تحت تأثیر قرار بگیرد. (سخی، ۱۳۸۹، ص ۳۳)

در آیین دادرسی مدنی فدرال آمریکا، ورود شخص ثالث روشی است که شخصی غیر از طرفین اصلی دادرسی به خواست و اراده خود تبدیل به یکی از اشخاص دخیل در پرونده می‌شود. نیاز به ورود ثالث برحسب عواقب مضر احتمالی که منافع وی را به خطر می‌اندازد سنجیده می‌شود. انگیزه ورود ثالث برای حفظ منافع در معرض تضییع قرارگرفته، این است که این روش سریع‌تر و ارزان‌تر از یک دادرسی مستقل نتیجه می‌دهد. (Shreve, 1979, p 894) اجازه ورود ثالث هم‌زمانی که موجب سردرگمی در رسیدگی یا تبعیض ناعادلانه‌ای نسبت به یکی از طرفین دعوا شود، داده نخواهد شد. (Glenn, 2004, p 829)

یکی از اهداف این نوع مداخله، اجتناب از تناقض نتایج رسیدگی است. علی‌رغم بسیاری از منافع ورود ثالث، معیار مداخله گسترده می‌تواند ناکارآمدی دادرسی را به وجود آورد؛ چون باعث پیچیدگی در یک دادرسی شده و حاشیه‌های زیادی را به دنبال خواهد داشت؛ اما در مقابل می‌توان گفت که درست است که اشخاص اضافه‌شده به پرونده‌های در حال رسیدگی، پیچیدگی‌های پرونده جاری را افزایش می‌دهند، اما از طرف دیگر ممکن است به کاهش زمینه‌های رسیدگی دوباره به پرونده در آینده کمک کند. (Gunter, 2013, p 645)

یکی از اصول مسلم حقوق کیفری، اصل شخصی بودن مجازات بوده و به همین دلیل نمی‌توان پذیرفت که شخص ثالث در موضوع کیفر و جنبه عمومی جرم دخالت کند و این شخص تنها از باب منافع مالیش که در معرض تضییع قرارگرفته می‌تواند خواستار ورود در پرونده کیفری شود؛ اما در مواردی، پذیرش ورود ثالث در دادرسی کیفری خود منجر به این امر خواهد شد که اصل دعوا زیر سؤال رفته و در صحت و سقم آن تردید حاصل شود. درست است که ورود این شخص در دادرسی در جهت حفظ منافع خود می‌باشد، اما با اثبات ادعای وی در خصوص مالکیت مال مورد دعوا ممکن است واهی بودن دعوای طرفین دادرسی کیفری که در جهت بردن مال غیر بوده مشخص شده و نه تنها دعوای مطروحه مختومه شود، بلکه از باب تبانی برای بردن مال غیر هم در معرض مجازات قرار گیرند. پس می‌توان گفت درست است که ورود ثالث در دعوای کیفری فقط در پرونده‌هایی مطرح می‌شود که به ضرر و زیان ناشی از جرم هم به تبع امر کیفری رسیدگی می‌شود و یا راجع به آن قسمت از پرونده‌های کیفری است که امر حقوقی نظیر ابطال، رد مال و مواردی از این قبیل هم مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما در مواردی هم ممکن است همین این امر منجر به تغییر نتیجه دادرسی در مورد اصل دعوا و جنبه‌های کیفری فعل مجرمانه شود. در حالت کلی می‌توان گفت مداخله اشخاص ثالث در دادرسی ارزش زیادی دارد؛ زیرا دادگاه‌ها را قادر می‌سازد سایر استدلال‌هایی را که اهمیت گسترده‌تری از دغدغه‌های اشخاص خاص در پرونده دارند را بشنوند.

با توجه به مباحث ذکرشده، ورود شخص ثالث در دعوی کیفری را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: ورود اختیاری شخصی غیر از طرفین اصلی پرونده هم در مرحله دادسرا و هم در مرحله دادرسی در دادگاه، در راستای احقاق حق خود در یک دعوی کیفری که علاوه بر جنبه عمومی جرم به ضرر و زیان ناشی از جرم هم رسیدگی می‌کند و یا مواردی که حکم کیفری خود یک امر مالی یا در مواردی نظیر جرم جعل را که علاوه بر جنبه عمومی می‌تواند بر حقوق شخص ثالث اثر مستقیم یا غیرمستقیم بگذارد شامل می‌شود. مانند ابطال سند و همچنین در موردی که ضمن تحقیقات جنایی اموالی توقیف شده باشد.

۲.۲.۱. جلب ثالث

جلب شخص ثالث در دعوی کیفری می‌تواند دارای دو مفهوم باشد؛ یکی از این معانی، مشابه همان مبحث جلب ثالث در دعوی مدنی است و دیگری جلب به معنای بازداشت شخص ثالث پس از احضار و عدم حضور او در دادگاه است. در این قسمت هردو معانی جلب موردبررسی قرار گرفته و منظور از انجام پژوهش حاضر از جلب ثالث در دعوی کیفری مشخص می‌شود.

در جلب ثالث، شخص ثالث به اختیار خود در دادرسی دخالت نمی‌کند، بلکه یکی از طرفین دعوی اصلی، شخص دیگری را که به‌زعم او مسئولیت تمام یا قسمتی از دعوا متوجه اوست به دادرسی دعوت می‌کند تا به همان اندازه، مسئولیت او کم شود؛ چراکه اگر بدون دخالت شخص ثالث، دادرسی انجام گرفته و حکم صادر شود، ممکن است شخص ثالث، مفاد آن را نپذیرفته و حتی به آن اعتراض کند و کار را دشوار نماید. (صدرزاده افشار، پیشین، ص ۳۷۰) حقوقدانان فرانسه نیز در تعریف این دعوی آورده‌اند: «جلب شخص ثالث در حالی امکان‌پذیر است که یکی از دو طرفی که درگیر یک پرونده است، شخص ثالثی را به جریان دادرسی فراخواند که در غیر این صورت او (مجلسوب ثالث) حق داشت اعتبار امر قضاوت شده را به چالش کشیده و از راه اعتراض ثالث عمل کند.» (سخی، پیشین، ص ۷۳)

ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی مدنی فدرال آمریکا نیز مقرر می‌کند که خواننده دعوی اصلی می‌تواند برای جبران تمام یا بخشی از خسارت مورد ادعای خواهان اصلی، اقدام به اقامه دعوی جلب ثالث کند؛ بنابراین جالب ثالث که خواننده دعوی اصلی است با اقامه چنین دعوایی از تمام یا قسمتی از مسئولیت جبران خسارت بری می‌شود، بدین جهت می‌توان گفت که ذینفع در اقامه دعوی جلب ثالث است. (حسین زاده یدی درق، ۱۳۹۱، ص ۴۱) البته همان‌طور که گفته شد واژه جلب در آیین دادرسی کیفری در معنای دیگری به‌کاررفته و مورد استفاده قرار گرفته است؛ برای مثال در ماده ۱۲۷ این قانون، واژه «جلب» به کار گرفته و بیان شده است: هنگام تحقیق محلی و معاینه محل، شهود و مطلعان نیز دعوت می‌شوند. در موارد ضروری، بازپرس می‌تواند دیگر اشخاصی را که

حضور آنان لازم است به محل دعوت کند. چنانچه اثبات حق به اظهارات اشخاص موضوع این ماده منحصر باشد و آنان بدون عذر موجه حاضر نشوند، بازپرس دستور جلب آنان را صادر می‌کند، مشروط به اینکه به تشخیص بازپرس حضور آنان ضرورت داشته باشد. در ماده ۱۷۳ قانون مذکور نیز آمده که: متهمی که بدون عذر موجه حضور نیابد یا عذر موجه خود را اعلام نکند، به دستور بازپرس جلب می‌شود. در تبصره ماده ۲۰۴ همین قانون دوباره واژه جلب در مورد شاهد یا مطلع بعد از بیان این مطلب که اگر بازپرس به تشخیص خود یا با معرفی شاکی یا به تقاضای متهم و یا حسب اعلام مقامات ذی‌ربط، شخصی که حضور یا تحقیق از وی را برای روشن شدن موضوع ضروری تشخیص دهد، برابر مقررات احضار می‌کند، این چنین به کاررفته است: در صورتی که شاهد یا مطلع برای عدم حضور خود عذر موجهی نداشته باشد جلب می‌شود؛ اما در صورتی که عذر موجهی داشته باشد و بازپرس آن عذر را بپذیرد، مجدداً احضار و در صورت عدم حضور جلب می‌شود.

جلب مورد استفاده در مواد آیین دادرسی کیفری در مورد اشخاصی همچون شهود و متهم بوده و نباید آن را با جلب شخص ثالث یکی دانست، چون منظور از جلب در اینجا بازداشت شخص است. حتی برخی نیز درباره جلب ثالث در دادرسی کیفری چنین برداشتی کرده و بیان نموده‌اند که: دخالت اشخاصی که به کلی از دعوی جزایی خارج هستند و شخص ثالث به معنای شخصی که نه مجرم است و نه قربانی و زیان‌دیده از جرم به شمار می‌روند از قبیل شاهد و اهل خبره و نظایر آن نیز در دادرسی کیفری امری ممنوع نبوده و به جهات مختلف قابل قبول است؛ در ادامه در باب جلب ثالث گفته شده که: ممکن است شاکی برای اثبات ادعای خود شهودی را معرفی کند. شاکی با معرفی این اشخاص به دادگاه، موجب می‌شود که دادگاه آن‌ها را به دادگاه احضار و در صورت عدم حضور وفق مقررات جلب خواهد نمود. (باوی، ۱۳۹۲، صص ۱۴، ۳۰، ۳۱)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این مفهوم از جلب ثالث در دعاوی کیفری در این گفتار با جلب ثالث در دعاوی مدنی متفاوت است. جلب مدنظر این نویسنده، دعوت از شهود و مطلعین قضیه به دادگاه و در صورت عدم حضور آنان جلب آنان است؛ در حالی که جلب شخص ثالث در تحقیق حاضر معنایی مشابه با جلب ثالث در آیین دادرسی مدنی دارد. جلب در این پژوهش با دستور جلب در امور کیفری متفاوت است. در دستور جلب، شخص به استناد برگ جلب، دستگیر شده و برخلاف میل خود به دادگاه آورده می‌شود؛ اما مجلوب ثالث به موجب دادخواست جلب می‌گردد و هیچ‌کس حق دستگیری یا اجبار او به حضور در دادگاه را ندارد. این امر بدین معناست که شخص ثالث می‌تواند به جای حضور در دادگاه، وکیل خود را برای پیگیری امور و دفاع از خود در صورت لزوم بفرستد و هیچ اجباری به حضور خود او نیست.

با توجه به مطالب گفته شده در مورد جلب شخص ثالث در دعاوی کیفری، می‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد: هریک از طرفین دادرسی یعنی شاکی و متهم اگر حضور شخص دیگری را در

دادرسی لازم بدانند، می‌توانند جلب آن شخص را با تقدیم دادخواست درخواست کنند. جلب شخص ثالث در دعوای کیفری به دلایل مختلفی همچون رفع اتهام از خود، جبران ضرر و زیان توسط مجلوب و یا جلوگیری از ادعای بعدی ثالث در مورد موضوع در حال رسیدگی، صورت می‌گیرد؛ البته این نکته را باید متذکر شد که جلب شخص ثالث در دعوای کیفری در دادرسی‌هایی امکان دارد که موضوعی همچون رد مال، جبران ضرر و زیان و ... به تبع امر کیفری در دادگاه مورد رسیدگی قرار گیرد؛ در غیر این موارد و در جایی که دعوی کیفری صرفاً ناظر به امر عمومی (نظم عمومی) است مداخله ثالث جز در مواردی که به‌عنوان شاهد یا مطلع حضور دارد، ممکن نخواهد بود.

۳.۲.۱. اعتراض ثالث

یکی دیگر از جلوه‌های مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری، بحث اعتراض شخص ثالث است. در مورد این مبحث هم همانند دیگر جلوه‌های مداخله ثالث در دعوای کیفری صحبتی نشده و تعریفی از آن در میان مباحث مربوط دیده نمی‌شود. به همین دلیل در ابتدا ناگزیر به ارائه تعاریفی از آنکه در میان مباحث مربوط به آیین دادرسی مدنی وجود دارد هستیم.

اعتراض شخص ثالث، یکی از طرق فوق‌العاده می‌باشد که برای اشخاص ثالث باز است؛ در مواردی که در دعوایی، حکم یا قراری صادر شده که به حقوق اشخاص ثالث خلل وارد آمده، مشروط به اینکه در آن حکم یا قرار، به اصطلاح بیگانه باشند؛ یعنی خود یا نماینده‌شان در مرحله دادرسی که منتهی به حکم یا قرار شده است، به‌عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشند. (متین دفتری، ۱۳۹۱، ص ۱۴۸) در مورد اعتراض شخص ثالث در دادرسی‌های کیفری در کشورهای دیگر نیز اتفاق نظر وجود ندارد؛ به‌عنوان مثال هیچ قاعده یا قانون موضوعه‌ای در ایالات متحده آمریکا وجود ندارد که اجازه مداخله ثالث در دعوای کیفری را بدهد. دادگاه‌های ایالتی در مورد مداخله شخص ثالث در رسیدگی‌های کیفری اختلاف نظر دارند. کشورهایی که مداخله را ممنوع کرده‌اند، بر فقدان منافع شخص ثالث در تعیین مجرمیت یا بی‌گناهی متهم، مسئولیت غیرضروری در رسیدگی کیفری و فقدان قاعده یا قانون شکلی استناد می‌کنند. (Potthast, 1981, p 204)

در ایران در ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ بیان شده اگر در خصوص دعوایی، رأی صادره شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به‌عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید.

ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در مورد اعتراض ثالث به تأمین خواسته کیفری پیش بینی شده است. این ماده مقرر کرده که دادگاه حقوقی به اعتراض اشخاص ثالث نسبت به توقیف اموال ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته، مطابق مقررات اجرای احکام مدنی رسیدگی می‌کند. مضافاً به موجب ماده ۵۰ از قانون بیمه اجباری خسارات وارد به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ امکان اعتراض ثالث به این گونه آرا پذیرفته شده است.^۱

در مورد اعتراض شخص ثالث در دادرسی کیفری و آرای صادره از این دادگاه‌ها باید گفت که رویه محاکم دادگستری عموماً عدم پذیرش اعتراض ثالث نسبت به آرای کیفری است. استدلال عدم پذیرش اعتراض ثالث در خصوص آرای صادره از دادگاه کیفری، وجود اصل شخصی بودن جرائم و مجازات است. افرادی که این استدلال را ارائه می‌کنند بر این باورند که چون آرای کیفری صرفاً در مورد متهم کاربرد داشته و فقط این شخص از صدور این آرا متضرر می‌شود، لذا اعتراض شخص دیگری که در دادرسی نبوده به دلیل عدم دلالت ضرر بر وی قابل قبول نخواهد بود. در این خصوص باید گفت که درست است که اصل شخصی بودن جرائم و مجازات در دادرسی کیفری حاکم است و رأی کیفری نباید به حقوق اشخاص دیگر آسیب برساند؛ اما رأی کیفری آثار حقوقی هم در پی دارد، چراکه در بسیاری از پرونده‌های کیفری، ضرر و زیان ناشی از جرم هم به تبع امر کیفری در دادگاه مورد بررسی قرار می‌گیرد. هم‌چنین در مواردی نیز دادگاه باید تکلیف اموال ناشی از جرم را مشخص کند. این موارد به دلیل ارتباط با حقوق مالی، می‌تواند به حقوق شخص ثالث خلل وارد آورد و آن را در معرض تضییع قرار دهد.

در مورد پذیرش اعتراض ثالث در دادرسی‌های کیفری، رویه قضایی یکسانی وجود ندارد. در این مورد، رویه اکثر دادگاه‌ها به دلیل عدم پیش‌بینی اعتراض شخص ثالث در دعوی کیفری و هم‌چنین

۱. ماده قانونی فوق مقرر می‌دارد: کلیه مراجع قانونی رسیدگی به دعاوی مرتبط با حوادث رانندگی از قبیل دادسرا و دادگاه‌های رسیدگی کننده به دعاوی ناشی از حوادث موضوع این قانون مکلفاند صندوق یا شرکت بیمه مربوط را در مواردی که صندوق یا شرکت بیمه، طرف دعوی نباشند از طرح دعوی علیه مسبب حادثه مطلع نموده، زمان تشکیل جلسات دادگاه را رسماً به آنان اطلاع دهند. هم‌چنین دادگاه مکلف است پس از صدور رأی، نسخه‌ای از رأی صادر شده را به آنها ابلاغ کند. در این موارد، بیمه‌گر یا صندوق می‌توانند با رعایت مقررات قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به خسارات بدنی و مالی در دعوی وارد شده یا پس از صدور رأی قطعی مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی اعتراض ثالث کنند. تبصره ۱- اعتراض ثالث شرکت بیمه یا صندوق مانع از اجرای حکم نیست. تبصره ۲- عدم اعلام مراتب طرح دعوی مرتبط با حوادث رانندگی موضوع این قانون حسب مورد به بیمه‌گر مربوط یا صندوق یا عدم ابلاغ رأی به آنها مستوجب مجازات انتظامی درجه سه موضوع ماده (۱۳) قانون نظارت بر رفتار قضات است.

اصل شخصی بودن مجازات، عدم پذیرش این اعتراض است. در مقابل تعدادی از قضات معتقدند که ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی این اجازه را می‌دهد که اعتراض ثالث در دعوی کیفری را نیز بپذیریم؛ چون در این ماده به این نکته اشاره شده است که ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر اعتراض کند. برای مثال شعبه ۶۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در رسیدگی به اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی دادگاه کیفری اظهار داشته که رأی دادگاه عمومی کیفری در موردی که به حقوق شخص ثالث لطمه‌ای وارد کند (مثل محکومیت کیفری راجع به بزه انتقال مال غیر) قابل اعتراض توسط شخص ثالث است.^۱ در مقابل شعبه ۱۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در مورد دادخواست اعتراض ثالث این‌گونه اظهار نظر کرده که قانون‌گذار در مورد احکام قطعی کیفری و از جمله رد مال موضوع کلاهبرداری مبحثی تحت عنوان اعتراض ثالث پیش‌بینی نکرده است؛^۲ بنابراین دعوی اعتراض ثالث نسبت به حکم کیفری قابل استماع نیست.

مانع دیگر پیش روی اعتراض ثالث در دعوی کیفری، اعتبار امر مختوم و عدم نسبی بودن آن در امور کیفری است. درست است که دعوی پس از صدور حکم، اعتبار قضیه محکوم بها را پیدا می‌نمایند و قابل طرح مجدد نیستند، اما چون اعتبار احکام مدنی نسبی است و آثار قضیه محکوم بها هم به اصحاب دعوا محصور می‌شود و صحیح نیست اشخاصی که در دعوایی مداخله نداشته‌اند نتایج زیان‌آور حاصله از حکم یا قرار مربوط به آن را نسبت به خود تحمل نمایند، لذا برای حفظ منافع اشخاص ثالث، اصل نسبیت آرای مدنی موردقبول واقع گردیده و اعتراض اشخاص ثالث بر احکام و قرارهای محاکم که بر ضرر آن‌ها باشد بر همین اساس پذیرفته شده است. تولیه^۳ حقوقدان فرانسوی نیز مبنای اصل نسبیت آرا را همان حمایت از حقوق اشخاص ثالث دانسته است. (نوین کاشانی، ۱۳۵۰، ص ۴۰) اعتراض شخص ثالث استثنایی بر اصل نسبی بودن احکام دادگاه است؛ اما امور کیفری از اصل نسبیت پیروی نمی‌کند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود اعتبار امر مختوم و عدم نسبی بودن در امور کیفری یکی از موانع پیش روی پذیرش اعتراض ثالث در دعوی کیفری است. به دلیل اهمیت این قاعده، در این قسمت به اعتبار امر مختوم پرداخته خواهد شد و هم‌چنین تفاوت‌های آن در امور مدنی و کیفری مورد توجه قرار می‌گیرد تا مشخص شود که آیا این قاعده می‌تواند دلیلی بر عدم پذیرش اعتراض شخص ثالث در دعوی کیفری باشد.

۱. شماره رأی: ۹۳۰۹۹۷۲۱۳۰۶۰۰۱۳۴، تاریخ رأی: ۱۳۹۳/۲/۱

۲. شماره دادنامه: ۸۹۰۹۹۷۰۲۲۱۷۰۰۸۱۲، تاریخ: ۱۳۸۹/۷/۱۷

3. Tollie

۲. رابطه قاعده اعتبار امر مختوم کیفری با پذیرش ثالث در دعوی کیفری

به تصمیم قطعی دادگاه اعتبار ویژه‌ای داده شده است که به موجب آن هیچ مرجعی نمی‌تواند حکم را معلق کند یا با صدور تصمیم مخالف، آثار آن را از بین ببرد. همین که رأی دادگاه در موضوعی اعلام شد، احترام آن بر اصحاب دعوا واجب است. شخصی که از مفاد حکم ناراضی است، تنها می‌تواند از راه‌های پیش‌بینی شده در قوانین نقض آن را بخواهد، ولی حق ندارد از نو همان موضوع را مطرح سازد. این اعتبار را اعتبار قضیه محکوم بها یا به عبارت صحیح‌تر اعتبار امر قضاوت شده می‌نامند. (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۶) لزوم تأمین امنیت قضایی شهروندان ایجاب می‌کند، کسی که یک‌بار محاکمه و درباره او حکمی قطعی صادر شده، بداند که دیگر مجدداً به دلیل همان موضوع مورد تعقیب و مؤاخذه قرار نخواهد گرفت، چراکه اضطراب ناشی از احتمال احضار به دادگستری برای تعقیب کیفری جدید و لزوم تدارک دفاع در برابر آن، احساس آرامش و امنیت فرد را از بُعد قضایی، در جامعه از او سلب خواهد نمود. (خالقی، ۱۳۸۳، ص ۴۱۵)

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اعتبار امر مختوم در امور کیفری و مدنی متفاوت بوده و شرایط یکسانی ندارد. در این قسمت به تعریف اعتبار امر مختوم یا همان اعتبار امر قضاوت شده در امور مدنی و سپس در دادرسی‌های کیفری پرداخته می‌شود و در نهایت به تفاوت‌های آن‌ها که موجب برخورد متفاوت آن در ارتباط با مداخله شخص ثالث می‌شود اشاره خواهد شد.

برای اینکه حکمی از اعتبار امر مختوم برخوردار باشد، وجود شرایطی بین دو دعوا ضرورت دارد. این شرایط عبارت‌اند از: وحدت طرفین، وحدت موضوع و وحدت اصحاب دعوا. البته این شرایط در حقوق کیفری و مدنی باهم متفاوت بوده و همین تفاوت باعث می‌شود که نتیجه آن در برخورد با مداخله شخص ثالث نیز متفاوت باشد.

در دادرسی‌های کیفری در صورتی که یک عمل دارای وصف‌های گوناگون باشد، تعیین وصف متناسب در اختیار دادگاه است؛ در حالی که در دادرسی مدنی، عنوان دعوا را مدعی انتخاب می‌کند و دادگاه نیز از همان عنوان پیروی می‌کند و در نتیجه، حکمی که صادر می‌شود نسبی بوده و هیچ مانعی ندارد که با عنوان و جهت دیگری همان حق دوباره مطرح شود؛ اما در دعوای کیفری چنین چیزی ممکن نبوده و با تغییر وصف، امکان طرح دوباره دعوا وجود ندارد؛ چراکه در این دعوا رکن مادی جرم مورد بررسی قرار می‌گیرد و تغییر وصف حاکی از تغییر رکن مادی جرم نیست (خالقی، پیشین، ص ۱۴۲)؛ لذا این ایراد مطرح می‌شود که در دعوای کیفری به دلیل اعتبار امر مختوم که ناشی از وحدت موضوع است امکان مداخله ثالث وجود ندارد؛ اما توجه به این نکته ضروری است که موضوع دعوای دوم یعنی دعوای مداخله ثالث در دادرسی کیفری با دعوای اولیه که به نتیجه رسیده است، متفاوت است. این دعوا مربوط به قسمت مالی بوده و به دلیل اینکه دادخواست جبران ضرر و زیان وجود نداشته و

دادگاه مکلف به رسیدگی بوده، از قواعد آیین دادرسی مدنی پیروی نشده است تا اعتراض ثالث هم مطابق این روش حل شود؛ پس به دلیل تفاوت موضوع در دو دعوا، مشمول اعتبار امر مختوم نشده و دعوی مداخله ثالث قابل قبول خواهد بود. سبب دعوی در دادرسی‌های حقوقی، جبران خسارت مالی یا الزام به انجام یک تعهد به نفع خواهان دعوی است اما در رسیدگی‌های کیفری، سبب دعوی اعمال مجازات نسبت به کسی است که ادعا شده به نظم عمومی جامعه لطمه زده است. (همان، ص ۱۴۱) سبب طرح دعوی عمومی، همان حفظ حقوق جامعه از طریق اعمال مجازات یا اقدامات تأمینی و تربیتی بر مجرم است. (ساسانیان، ۱۳۸۹، ص ۶۴) در دعوی کیفری زمانی اعتبار امر مختوم محقق خواهد شد که سبب طرح دو دعوا یکسان باشد یعنی هر دو دعوا در راستای اعمال مجازات باشد؛ اما در شرایطی که دادگاه کیفری هم‌زمان در مورد جنبه مالی دعوی مطرح نیز حکم صادر می‌کند، در صورت اعتراض شخص ثالث به حکم دادگاه می‌توان گفت اعتبار امر مختوم محقق نشده است. همان‌طور که گفته شد، دعوی مدنی و کیفری متفاوت از هم بوده و سبب طرح دو دعوی ذکر شده یکسان نیست. همین تفاوت می‌تواند دلیلی برای پذیرش اعتراض ثالث در مبحث مداخله ثالث در دعوی کیفری باشد؛ چراکه شخصی که به‌عنوان ثالث قصد مداخله در دعوی کیفری را دارد نسبت به جنبه مالی حکم صادر شده معترض است نه جنبه جزایی آن و لذا سبب طرح دو دعوا یکسان نیست تا مشمول قاعده اعتبار امر مختوم کیفری شود.

نتیجه دادرسی در امور کیفری نوعی بوده و تنها محدود به طرفین دادرسی نمی‌شود، اما در دعوی مدنی با تغییر شخص که در دادرسی حضور نداشته، دعوا از اعتبار امر مختوم برخوردار نبوده و اعتراض شخص ثالث پذیرفتنی است. برخلاف حقوق مدنی، چنین قواعدی در حقوق کیفری قابل‌تصور نیست. در دعوی کیفری آنچه مشمول اعتبار امر مختوم می‌باشد عمل مرتکب است که یک‌بار رسیدگی و با هر وصفی مورد حکم قرار گرفته است و لذا حضور و یا عدم حضور شخص در دعوی سابق، نمی‌توان امر مختوم را نقض و طرح مجدد همان دعوی را ولو از سوی شاکیان جدید پذیرفت. پس چنان‌چه اشخاص ثالثی خواستار اعتراض به حکم دادگاه کیفری شوند با سدی به نام اعتبار امر مختوم مواجه خواهند شد و این امر بدین معنی است که امور کیفری از اصل نسبی بودن پیروی نمی‌کنند.

در این بخش به اصل نسبی بودن و تفاوت‌های آن در دعوی مدنی و کیفری پرداخته خواهد شد چراکه همین تفاوت‌ها باعث به وجود آمدن رویه‌های قضایی متفاوت نسبت به پذیرش اعتراض ثالث در امور کیفری شده است.

۳. اصل نسبی بودن^۱

در مواردی که حکم دادگاه جز نسبت به اصحاب دعوا اثر ندارد، از اصل نسبی بودن رأی قضایی سخن می‌گوییم. ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر می‌دارد: «رأیی که پس از رسیدگی و اخواهی صادر می‌شود فقط نسبت به واخواه و واخوانده مؤثر است و شامل کسی که واخواهی نکرده است نخواهد شد، مگر اینکه رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به کسانی که مشمول حکم غیابی بوده ولی واخواهی نکرده‌اند نیز تسری خواهد داشت.» این ماده مؤید اصل نسبی بودن رأی دادگاه است. علاوه بر این ماده، مواد ۳۵۹ و ۴۰۴ این قانون نیز به اصل نسبی بودن اشاره دارد.

اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری در آن قسمت که احراز مجرمیت کرده و حکم به کیفر صادر می‌کند، برخلاف امور مدنی نسبی نیست و برای همه لازم‌الاتباع است. در دادرسی‌های مدنی هدایت جریان دعوا به دست خواهان و خوانده است و دخالت دادگاه بیشتر جنبه‌ی نظارتی دارد و لذا اعتبار رأی صادرشده محدود به اصحاب دعوا خواهد بود؛ اما در دادرسی‌های کیفری، به دلیل جنبه عمومی داشتن حکم صادره، اصل نسبی بودن حاکم نخواهد بود و لذا پذیرش مداخله ثالث در دعاوی کیفری با مشکل برخورد خواهد کرد؛ چراکه به دلیل عدم پذیرش اصل نسبی بودن در رسیدگی‌های کیفری، امکان مداخله ثالث به دلیل اعتبار امر قضاوت شده که برای تمامی افراد لازم‌الاتباع است، وجود نخواهد داشت. از طرف دیگر، مداخله ثالث در دادرسی در ارتباط با جنبه عمومی جرم انجام‌یافته نیست، بلکه مربوط به جنبه خصوصی جرم و ضرر و زیان مالی ناشی از جرم است که ممکن است با حقوق شخص ثالث در تعارض باشد. این قسمت از حکم دادگاه برعکس جنبه عمومی آن دارای نسبیت بوده و همانند دعاوی مدنی می‌تواند موجب پذیرش مداخله ثالث در دادرسی شود.

اگر حکم کیفری قطعیت یافته را یک اماره قانونی بدانیم، بدان معنی نیست که آثار مالی چنین حکمی نسبت به ثالث نیز معتبر و لازم‌الاجرا است. اگر قائل به وجود چنین اماره‌ای شویم، این اماره ناظر به آن قسمت از رأی که دربرگیرنده تعریف دادگاه از فعل مجرمانه و کیفر آن است، می‌باشد و آن قسمت از رأی دادگاه که در مورد ضرر و زیان ناشی از جرم و جنبه خصوصی قضیه است، مشمول اصل نسبیت آرای دادگاه‌ها قرار می‌گیرد. (مهاجری، ۱۳۹۲، صص ۷۴ و ۷۵) پس می‌توان گفت اعتراض شخص ثالث نسبت به آن قسمت از آرای دادگاه‌های کیفری که حکم به جبران ضرر و زیان و رد مال می‌دهند، با مانع اعتبار امر مختوم مواجه نخواهد شد چراکه این اعتراض نسبت به جنبه مالی حکم کیفری است و این قسمت مشمول ضوابط و اصول حاکم بر قاعده اعتبار امر مختوم مدنی که دارای نسبیت است خواهد شد.

1. Relativism

۴. منافع مداخله ثالث در دعاوی کیفری

برای سنجش یک قانون و یا یک رویه و میزان مفید بودن آن، ابتدا باید منافع و معایب آن را مورد بررسی قرارداد تا مشخص شود که آیا منافع قانون یا رویه موجود بر معایب پیشی می‌گیرد و منافع آن به حدی است که بتوان از مضرات آن چشم‌پوشی کرد.

در مورد ورود ثالث در دعاوی کیفری نیز باید این مسئله مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل در این قسمت به بررسی منافع و معایب ورود ثالث در این دعاوی کیفری پرداخته می‌شود تا مشخص شود که ضرورتی برای این کار وجود دارد یا عدم پیش‌بینی آن در قانون و به تبع آن عدم پذیرش ورود ثالث در دعاوی کیفری مرهون نظر حکیمانه مقنن است. از منافع ورود ثالث می‌توان به کاهش تعداد پرونده‌های موجود، جلوگیری از صدور احکام متناقض و تشخیص دعاوی واهی اشاره کرد که هر کدام به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۴. کاهش پرونده‌های کیفری

افزایش تعداد پرونده‌های مطروحه در دستگاه قضایی یکی از عوامل افزایش اشتباهات قضایی است. حجم زیاد پرونده‌ها باعث به وجود آمدن سامانه آماری خاصی در دادگاه‌ها شده است. این سامانه بدین صورت است که هر دادرسی و هر دادگاهی سعی در بالا بردن تعداد پرونده‌های رسیدگی شده داشته و همین امر، کاهش دقت در رسیدگی را در پی خواهد داشت. از طرف دیگر افزایش تعداد پرونده‌ها خود یکی از دلایل طولانی شدن رسیدگی و دیر به نتیجه رسیدن است؛ چراکه مردم باید منتظر رسیدن نوبت رسیدگی به پرونده‌شان بمانند و هرچه تعداد پرونده‌ها بیشتر باشد مدت انتظار مراجعه‌کنندگان بیشتر خواهد بود. اقتضای امر کیفری رسیدگی فوری است تا هم احقاق حق شاکی و زیان‌دیده از جرم به‌موقع و بدون فوت وقت صورت گیرد و هم جامعه شاهد اقدام سریع دستگاه قضایی در برخورد با مجرم و ایجاد نظم و امنیت عمومی و سر آخر تحقق عدالت باشد. (گلدوست جویباری، ۱۳۸۸، ص ۲۸۲)

پذیرش مداخله ثالث در روند دادرسی موجب تجمیع دعاوی در یک دادرسی شده و از این طریق، از طرح دعاوی هم‌عرض جلوگیری به عمل خواهد آمد.

۲.۴. جلوگیری از صدور احکام متناقض

یکی از اهداف مهم دادرسی در سامانه قضایی هر کشور، حفظ نظم و ثبات در روابط اشخاص و حفظ نظم عمومی است؛ به همین جهت جلوگیری از صدور احکام متعارض یکی از ضرورت‌هایی است که دستگاه قضایی را به آن هدف نائل می‌کند و از این طریق اعتبار و ارزش احکام و حیثیت دستگاه قضایی حفظ می‌شود. (شمس، ۱۳۸۵، ص ۷۵) بزرگ‌ترین عیب صدور احکام متعارض، از بین رفتن حیثیت

دستگاه قضایی است. اگر پس از صدور حکم مرجع دیگری بتواند مفاد دستور دادگاهی را لغو کند، یا تصمیم برخلاف آن بگیرد، دیگر اعتباری برای مرجع باقی نمی‌ماند. (کاتوزیان، پیشین، ص ۴۵) وقتی به دو پرونده در دو دادگاه رسیدگی شود، ممکن است احکام صادره باهم قابل جمع نباشند. در مورد پرونده‌های مرتبط باهم این مسئله بیشتر مشکل‌آفرین خواهد بود؛ چراکه احتمال نقض شدن نتیجه یک دادرسی توسط دادگاه دیگر وجود دارد و در این صورت مشکلات عدیده‌ای هم برای طرفین دادرسی و هم برای دستگاه قضایی پیش خواهد آمد.

در صورتی که با یکی کردن پرونده‌ها و رسیدگی هم‌زمان به مسائل مطرح، هم از اتلاف وقت جلوگیری به عمل می‌آید و هم از صدور آرای متناقض که مشکلات ذکر شده را پیش رو خواهد داشت، جلوگیری به عمل خواهد آمد.

۳.۴. شناسایی دعاوی واهی

دعاوی واهی انگیزه‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد. وقتی سخن از این نوع دعاوی می‌شود در ابتدا چیزی که به ذهن متبادر می‌شود طرح یک دعوا از جانب یک نفر علیه شخصی دیگر برای تصاحب اموال وی یا هر نوع ادعای دیگری است؛ اما ممکن است گاهی این دعوا بر اساس تبنانی دو شخص صورت گیرد برای تصاحب اموال شخص ثالثی که اصلاً در جریان دادرسی حضور نداشته و از این رسیدگی هیچ اطلاعی ندارد. بدین صورت که دو نفر نقش شاکی و متهم را بازی می‌کنند و شکایتی از طرف یکی از آن‌ها علیه دیگری صورت می‌گیرد که در هر دو صورت (ذینفع شدن شاکی یا متهم) نتیجه پرونده به نفع آن‌هاست در حالی که شخص ثالثی که متضرر واقعی این دادرسی است هیچ اطلاعی از این پرونده ندارد. وقتی شخصی در امور کیفری اقدام به طرح شکایت غیرواقعی می‌کند، اگر با علم به واهی بودن، شکایت را مطرح کند این عمل مشتمل بر افتراست و مصداق این جرم است و طبق ماده ۶۹۷ به بعد از قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۵) به‌عنوان افترا قابل تعقیب کیفری است. همان‌طور که گفته شد در طرح این نوع از دعاوی واهی، متهم پرونده خود در این تبنانی دست دارد و لذا شکایتی از جانب وی مبنی بر واهی بودن شکایت صورت نمی‌گیرد و تنها راه آگاهی از واهی بودن ادعای مطرح‌شده، ورود ثالث در دعوا است تا با اثبات حق خود و بی‌حقی دو طرف پرونده، هم از حقوق خود دفاع کند و هم تبنانی طرفین پرونده را آشکار سازد.

اشخاصی که قصد طرح دعاوی واهی دارند، اگر در مقام مقایسه مزیت‌های دعاوی کیفری و حقوقی برآیند، شکایت کیفری را برمی‌گزینند چراکه در دعاوی کیفری طبق رویه قضایی غالب، راه برای ورود ثالث باز نیست و هم‌چنین اعتبار امر مختومه کیفری بر مدنی نیز مشوق آن‌ها برای ترجیح دعاوی کیفری خواهد بود. اگر لازمه احتراز از تعارض دو حکم مدنی و کیفری حکومت یکی از آن دو

بر دیگری باشد، این حکومت به رأی کیفری می‌رسد و بر همین پایه این اتفاق از دیرباز حاصل شده است که دادگاه مدنی باید از امر مختوم کیفری تبعیت کند و آن را محترم بدارد. (همان، ص ۲۹۲)

با پذیرش دعوی ورود ثالث، تبانی‌های صورت گرفته مشخص خواهد شد و از این طریق هم از پیمانال شدن حقوق افراد جلوگیری خواهد شد و هم حیثیت دستگاه قضایی زیر سؤال نخواهد رفت؛ چراکه در صورت متضرر شدن افراد از رأی صادره از طرف دستگاه قضایی، مردم به مرور اعتماد خود را به عدالت و قانون از دست خواهند داد و همین امر منجر به حس ناامنی خواهد شد.

۵. معایب مداخله ثالث در دعاوی کیفری

۱.۵. اطلاع دادرسی

اطاله دادرسی در محاکم یکی از مشکلات اساسی دستگاه قضایی است که از دیرباز در دستگاه قضایی سابقه دارد. هرچند تسریع در دادرسی باعث کاهش دقت در رسیدگی و صدور رأی می‌شود و از این جهت حقوق طرفین دادرسی در معرض تضییع قرار می‌گیرد، اما اطلاع دادرسی خود نیز معایبی زیان‌بار برای جامعه دارد. طولانی شدن رسیدگی به‌منزله این است که ترمیم طولانی می‌شود و مدام این تنش ادامه دارد و با توجه به اینکه کار دادگاه فصل اختلافات است، با طولانی شدن رسیدگی، خصومت در جامعه به درازا می‌کشد و افراد به علت طولانی شدن رسیدگی، از مراجعه به دستگاه قضایی منصرف شده و راه‌های ساده‌تری را برای رسیدن به حقوق خویش برمی‌گزینند، به‌طور مثال سعی می‌کنند خسارت خود را از طرق دیگر و با ضرر زدن به طرف مقابل جبران نمایند و بدین ترتیب بی‌نظمی تکثیر می‌شود. (نوروزی، ۱۳۷۹، ص ۷۸)

امروزه یکی از مهم‌ترین معیارهای سنجش و ارزیابی کارآمدی یک نظام دادرسی، مدت‌زمان به سرانجام رسیدن دعاوی مطروحه در آن نظام است. رسیدگی به یک موضوع در دادرسی ساده‌تر از رسیدگی به دو یا چند موضوع است به همین دلیل به نظر می‌رسد که بتوان این ایراد را بر ورود ثالث در دعاوی کیفری وارد کرد که با رسیدگی هم‌زمان به دو یا چند دعوا و به تبع این امر پیچیده شدن پرونده، دادرسی از روند اصلی خود بازمانده و مسیری طولانی‌تر را طی خواهد کرد و با طولانی شدن زمان رسیدگی، مشکلات ذکر شده به وجود خواهد آمد.

باین حال عدم پذیرش ورود ثالث در دعاوی کیفری این نتیجه را در پی خواهد داشت که شخصی که درصدد ورود به پرونده است، برای دستیابی به حقوق از دست‌رفته‌اش، دعوایی جداگانه را مطرح کند و در این صورت دو پرونده در جریان رسیدگی است که ممکن است نتایج متناقضی داشته باشد. هم‌چنین ممکن است نتیجه این دعوا باعث بطلان نتیجه دعوی دیگر گردد که در این صورت موجب اعتراض طرفین رسیدگی و تجدیدنظرخواهی‌های متعدد می‌شود که خود این عوامل

روند دادرسی را طولانی‌تر می‌کند و در نتیجه با پذیرش دعوای ورود ثالث از همان ابتدا، نه تنها طولانی‌تر شدن دادرسی از معایب ورود ثالث محسوب نمی‌شود بلکه با این اقدام، دقت در بررسی پرونده بالاتر رفته و از عواقب مضر بعدی جلوگیری خواهد شد.

۲.۵. احتمال تبانی ثالث با یکی از طرفین دعوا

در پرونده‌های کیفری این احتمال همیشه وجود دارد که افرادی قصد سوءاستفاده از شرایط را داشته باشند و با فرصت‌طلبی از موقعیت پیش‌آمده خواستار تغییر نتیجه دادرسی به نفع خود باشند. این وظیفه قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده است که همه جوانب کار را سنجیده و بر اساس مدارک موجود و صحیح، رأی درستی را صادر کند تا حتی‌الامکان حقوق شخصی پایمال نشود. ماده ۲ قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیر تبانی می‌کنند مصوب ۳ مرداد ۱۳۰۷ مقرر می‌دارد: «اشخاصی که به‌عنوان شخص ثالث در دعوایی وارد شده یا به‌عنوان ثالث بر حکمی اعتراض کرده یا بر محکوم حکمی مستقیماً اقامه دعوا کنند و این اقدامات آن‌ها ناشی از تبانی با یکی از اصحاب دعوی برای بردن مال یا تضییع حق طرف دیگر دعوا باشد کلاهبردار محسوب و علاوه بر تأدیه خسارت وارده به مجازات کلاهبرداری محکوم خواهند شد. تبانی هر یک از طرفین دعوای اصلی یا اشخاص فوق نیز در حکم کلاهبرداری است و مرتکب به مجازات مذکور محکوم می‌گردد».

در چارچوب این قانون، بالقوه بودن ضرر ثالث، از موجبات عدم استماع شکایت نیست، بلکه وقوع تبانی به‌منظور بردن مال باید توسط ثالث به اثبات برسد. در این صورت، امکان اضرار ثالث از طریق تبانی، از ارکان تحقق جرم و لازمه استماع شکایت است و یعنی کافی است که شاکی وقوع تبانی بین متهمان برای بردن مال را ثابت کند تا دادگاه متهمان را محکوم نماید. (پورآذر، ۱۳۸۹، ص ۴۵) قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده با ملاحظه و بررسی مدارک و دلایل موجود و با استفاده از تحقیقات کاملی که باید صورت بگیرد، باید همه جوانب کار را سنجیده و در صورت احراز دلایلی مبنی بر تبانی شخص ثالث با یکی از طرفین دعوا، مجازات مناسبی با استفاده از ماده‌قانونی ذکرشده صادر می‌کند؛ لذا نمی‌توان به دلیل احتمال تبانی اشخاص ثالث با یکی از طرفین دعوا، از پذیرش تمامی دعوای ثالث در پرونده‌های کیفری سرباز زد چراکه این کار تنها پاک کردن صورت مسئله است و نه تنها آثار مفیدی را در پی نخواهد داشت؛ بلکه مضرات زیادی که در بخش‌های قبلی به آن‌ها اشاره شد را در پی خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

بررسی‌های به‌عمل‌آمده در حوزه مداخله اشخاص ثالث در دعاوی کیفری، نشانگر عدم توجه به این موضوع در رویه‌های قضایی و عدم آشنایی قضات دادگاه‌های کیفری در مورد نوع برخورد با این اشخاص در دادرسی‌های کیفری است.

رویه قضایی غالب مبنی بر عدم پذیرش دعوای این اشخاص در پرونده‌های کیفری است. اکثر قضات با وجود اعتقاد بر این موضوع که احتمال متضرر شدن اشخاص ثالث در دعاوی کیفری در مواردی که پرونده‌ها جنبه مالی و مادی دارند وجود دارد، اما از پذیرش دعوای این اشخاص خودداری می‌کنند. این عمل ناشی از تأثیر رویه قضایی غالب بر آنان است. عدم پذیرش این دعاوی، موجب متضرر شدن اشخاص از نتایج دادرسی‌های کیفری خواهد شد. دادرسی‌هایی که نماد عدالت است، خود نشان از بی‌عدالتی و تضییع حق اشخاص می‌گردد.

بررسی‌های به‌عمل‌آمده در قانون در مورد جایگاه اشخاص ثالث در دعاوی کیفری، نشان می‌دهد که قانون‌گذار در مواردی که دعوای کیفری جنبه مالی و مادی دارند، دخالت اشخاص ثالث را به رسمیت شناخته است. البته به رسمیت شناختن مداخله این اشخاص در قانون به‌صورت صریح نبوده و از محتوای برخی مواد قانونی موجود، این نتیجه به دست می‌آید. اولین قانونی که این نوع از مداخله را مورد پذیرش قرار داده است، قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد. این قانون در ماده ۴۱۸ خود مقرر نموده است که شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید. این ماده قانونی به‌طور مطلق تمامی آرای صادره از دادگاه‌های ذکرشده را قابل اعتراض توسط شخص ثالث دانسته است و ذکری از دادگاه حقوقی یا کیفری در آن نشده است.

هم‌چنین اشاره قانون‌گذار به امکان پذیر بودن مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه کیفری و رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی در این خصوص، یکی دیگر از مواردی است که نشانگر پذیرش مداخله اشخاص ثالث در دادرسی‌های کیفری است زیرا آیین دادرسی مدنی و رعایت تشریفات آن، راه را برای ورود، جلب و اعتراض ثالث در مواردی که مطالبه ضرر و زیان نیازمند تقدیم دادخواست است، باز گذاشته است.

هم‌چنین با بررسی‌های صورت گرفته، این نتیجه به دست آمد که اطلاق ماده ۲۱۵ ق.م.ا و ۴۱۸ ق.آ.د.ک و تبصره‌های این مواد در مورد مطالبه ضرر و زیان توسط ذینفع و هم‌چنین شخص متضرر نشانگر این موضوع است که ذکر واژگانی چون متضرر و ذینفع توسط قانون‌گذار نشان از توجه به این موضوع بوده و نه تنها طرفین دادرسی از نتایج دادرسی منتفع یا متضرر می‌شوند بلکه احتمال نفع یا ضرر اشخاص دیگر هم در دادرسی‌های کیفری وجود دارد؛ بنابراین اطلاق این مواد قانونی راهگشای مداخله اشخاص ثالث است.

یکی از دلایل عدم پذیرش مداخله اشخاص ثالث در دادرسی‌های کیفری، عدم پیش‌بینی صریح شرایط اعتبار امر مختوم کیفری و تفاوت‌های آن با اعتبار امر مختوم مدنی می‌باشد. عدم توجه به این نکته که اموری که جنبه مالی و مادی دارند از شرایط اعتبار امر مختوم مدنی پیروی می‌کند مانع پذیرش دعوای شخص ثالث در دادرسی‌های کیفری می‌شود؛ زیرا دعوای کیفری از اصل نسبت برخوردار نبوده و نتیجه آن در برابر همه افراد از این اعتبار برخوردار است اما در امور مالی تنها طرفین دادرسی هستند که اعتبار امر مختوم برای آن‌ها کاربرد دارد و برای دیگر اشخاص به دلیل وجود اصل نسبت، این موضوع کاربرد ندارد. هم‌چنین اعتقاد بر این امر که اعتبار امر مختوم کیفری مانع پذیرش اعتراض ثالث در دعوای کیفری است، نشانگر عدم توجه به شرایط حصول اعتبار امر مختوم کیفری است. شرایط حصول اعتبار امر مختوم عبارت از وحدت موضوع، سبب و وحدت طرفین است. توجه به این نکته ضروری است که موضوع اصلی دعوای کیفری، ارتکاب جرم و اعمال مادی جرم است اما اعتراض شخص ثالث ارتباطی با جنبه کیفری رأی نداشته و صرفاً نسبت به جنبه مالی دعوا است. دعوای مدنی و کیفری متفاوت از هم بوده و سبب طرح دو دعوای ذکرشده یکسان نیست. لذا اعتبار امر مختوم نمی‌تواند مانعی پیش روی شخص ثالث باشد چراکه شرایط تحقق آن وجود ندارد.

منابع

الف) فارسی

۱. آخوندی، محمود (۱۳۸۸)، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چ ۱۳، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲. باوی، فاخر (۱۳۹۲)، جلب شخص ثالث در دعوای کیفری، چ ۱، تهران، نشر جنگل.
۳. پورآذر، علی (۱۳۸۹)، *امکان مداخله ثالث در دعوای کیفری*، نشریه پیام آموزش، سال هشتم، شماره ۴۷.
۴. حسین زاده یدی درق، مهدی (۱۳۹۱)، دعوای جلب ثالث در حقوق ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
۵. خالقی، علی (۱۳۹۵)، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ ۳۰، تهران، نشر شهر دانش.
۶. خالقی، علی (۱۳۸۳)، محتوا و جایگاه قاعده منع محاکمه مجدد در حقوق جزای بین‌الملل و ایران، علوم جنایی مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری، چ ۱، تهران، نشر سمت.
۷. ساسانیان، امیر (۱۳۸۹)، *قاعده اعتبار امر مختوم کیفری و شرایط استناد آن در حقوق ایران و فرانسه*، نشریه راه وکالت، سال دوم، شماره سوم.
۸. سخی، مرضیه (۱۳۸۹)، طواری ناشی از دخالت اشخاص ثالث در دادرسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
۹. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، ج ۳، چ ۱۵، تهران، انتشارات دراک.
۱۰. صدر زاده افشار، سید محسن (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چ ۸، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۱. عزیززی، علیرضا (۱۳۸۸)، پیشینه و مبانی حمایت از بزه دیده و متهم در فرایند دادرسی کیفری، فصلنامه حقوقی گواه، ش ۱۴.
۱۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، چ ۷، تهران، نشر میزان.
۱۳. گلدوست جویباری، رجب؛ اکبری، جهاندار (۱۳۸۸)، عوامل انسانی اطلاع دادرسی در امور کیفری، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۴۹.
۱۴. متین دفتری، احمد (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، چ ۴، تهران: نشر مجد.
۱۵. مهاجری، علی (۱۳۹۲)، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۴، چ ۴، تهران: انتشارات فکر سازان.
۱۶. نوروزی، کامبیز (۱۳۷۹) امنیت قضایی و سازمان قضا در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۳، ش ۱۰.

(ب) انگلیسی

17. Glenn, H. Patrick (2004), "The ALI/UNIDROIT Principles of Transnational Civil Procedure as Global Standards for Adjudication." Unif. L. Rev. ns 9.
18. Gunter, Justin P (2013), "Dual standards for third-party intervenors: distinguishing between public-law and private-law intervention." Vand. L. Rev. 66.
19. Shreve, Gene R (1979), "Questioning Intervention of Right--Toward a New Methodology of Decisionmaking." Nw. UL Rev. 74.
20. Pothast, Catherine (1982), "Criminal Law — Constitutional Law— Intervention — Media May Intervene in Criminal Cases to Contest Orders Restricting Publicity". News American v. State, 294 Md. 30, 447A.2d 1264.